

سال‌های سخت شیمیایی

روایت علیرضا بایگی، فرمانده تخریب لشکر ۲۱ امام‌رضا(ع) از ۶ بار شیمیایی شدنش در دفاع مقدس

● ناز در دانه‌ای که عاشق سختی بود!

آن‌ها با خودشان می‌گفتند پسر ما در ناز و نعمت بزرگ شده و مشکل مالی نداشته است؛ حالا هم کمی در دوره آموزشی سختی بگذرد، از رفتن به جبهه پنجم می‌شود. علیرضا با اینکه سنی نداشت، درس و مدرسه را بوستید و کنار گذاشت. وقت رفتن، حتی لباس‌های جبهه با قد و قواره او سازگار نبود، اما مصمم بود. ۴ روز بعد از گذراندن دوره بیست‌روزه آموزشی به مشهد و سپس اهواز اعزام شد. سازمان دهنی نیروها در پادگان ۹۹ زرهی ارتش که قسمتی از آن در اختیار سپاه بود، انجام شد. تا زمان سازمان دهنی، علیرضا و هم‌زمانش در اختیار ستاد خراسان بودند که شامل لشکر ۲۱ امام‌رضا(ع) و تیپ ۱۸ جوادالائمه(ع) بود. علیرضا و رفقایش از جبهه که راه افتادند، قرار گذاشتند تلاش کنند همه در یک جا خدمت کنند. اما به محض اینکه اعلام کردند نیرو برای بخش تخریب نیاز دارند، این قول و قرار تمام شد؛ علیرضا داوطلب شد، نبود دوستانش و علاقه قبلی‌اش به کار در رسته مخابرات هم خیلی در تصمیمش ایجاد نکرد. علیرضا به قول خودش، مدتی بعد از اینکه در واحد تخریب کار کرد، نمک‌گیر شد و تا پایان جنگ در همان جا ماند.

● عملیات‌های شبانه، بیخ گوش دشمن

علیرضا یوسفی بایگی، جانباز ۷۰۰ رده‌ی صدمی که حالا مرد سن و سال دارد، روی است، روی روی ما نشسته است؛ با چشم‌هایی که روزگاری شهادت هم‌زمانش را زیاد دیده است، اما حالا فقط اندکی نور را می‌بیند و از حضورش فقط می‌داند که رویه‌رویش نشسته‌ام! قرار است برایمان از عملیات‌های شبانه و شناسایی‌هایی بگوید که بیخ گوش دشمن و در دل تاریکی انجام داده است. از سال ۶۱ تا ۶۳ با تیپ ۱۸ باوجود همه جراحات‌های فیزیکی و شیمیایی دست از کار برداشت و حساب مین‌هایی که طی این سال‌ها ختنی کرده، از دستش در رفته است.

● وحشت مین

واژه «مین» برای آدم‌ها نشان از خطر است، اما رزمندگان‌هایی همچون علیرضا در دوران جنگ بوده‌اند که مین‌ها در دستشان مثل موم بوده است، حتی با وجود ۱۵۰۰ ترکشی که داخل مین است و به محض انفجار به اطراف پرتاب می‌شود. خودش هم قبول دارد که مین وحشت‌زادی داشت، اما انگار چیزی در دل او و بچه‌های دیگر تخریب شکل گرفته بود که دیگر هراسی از آن نداشتند.

علیرضا می‌گوید: یادم است یک‌بار بچه‌های تخریب به مرخصی یک‌روزه رفته بودند. در ارتفاعات «گیسکه» مشرف به شهر «مدلی» عراق بودیم. می‌خواستیم مین‌های ختنی شده و بی‌خطر دشمن را به خط منتقل کنیم. از نیروهای گردان مستقر در خط مقدم که در موقعیت استراتژیکی می‌جنگیدند، خواستیم به مین کمک کنند تا مین‌ها را انتقال دهیم. بنده‌های خدا پایتیکه رزمندگان‌های شجاعی بودند، به دلیل همان وحشت از مین قبول نمی‌کردند. حتی برای اینکه به آن‌ها ثابت شود که مین‌ها خطری ندارند چندتا از آن‌ها را برداشتم و محکم به زمین کوبیدم، اما باز هم نظر آن‌ها فرقی نکرد.

علیرضا برای لحظه‌ای مکث می‌کند و لبخندی می‌زند. انگار خاطره‌ای یادش آمده است و می‌گوید: یک روحانی دانشمند که گاهی برای ما سخنرانی می‌کرد. یک بار گفت همه بچه‌های رزمندگان بر کف هستند، تعدادی از رزمندگان، جانشان در جیبشان است، هر موقع خدا جان آن‌ها را خواهد، باید از جیب خود بیرون آورند، اما جان بچه‌های تخریب کف دستشان است و هر وقت خدا جان آن‌ها را بخواهد فقط باید دستشان را باز کنند؛ راست هم می‌گفت بچه‌های تخریب فقط شب‌ها در عملیات شرکت می‌کردند. فکرش را بکنید در دل تاریکی، با بچه‌های اطلاعات و عملیات چهار یا پنج نفره، میدان مین و خاکریز دشمن وارد می‌کردیم و در عمق لشکر دشمن،

شکار

روزنامه شهرامید وزنگی

شنبه ۱۱ آذر ۱۳۹۸

شماره ۲۳۸۲

۵۷

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲

شماره ۲۳۸۲



علیرضا بایگی فرمانده لشکر ۲۱ امام‌رضا(ع)

نیابرد و به رسم خیلی از هم‌زمانش، شناسنامه‌اش را دست کاری و امضای پدرش را در رضایت‌نامه کپی کرد تا مجوز ورود به جبهه را داشته باشد. زمانی که علیرضا یوسفی بایگی برای گذراندن دوره آموزشی از روسای ایستگاه تریب حیدریه به کاشمر اعزام شد، تازه پدر و مادر شش‌ساله‌اش خبردار شدند که پسرشان برای رفتن به جبهه پیش قدم شده است.

صحبت‌هایی که آب پاکی بود روی دست نیروها، اما نیروهایی که با هر سن و سالی یا به خط مقدم جبهه گذاشته بودند، بیداری نبودند که با این بادها بلرزند؛ نتیجه این شد که هیچ کدام از داوطلبان برای رفتن حتی نیم‌خیز هم نشدند. علیرضا هم یکی از آن‌ها بود، نوجوانی که تازه پشت لبش سبز شده بود، اما ظلمی را که به کشورمان شده بود، تاب

شد و فقط یادم است یک نفر گفت: «امپول آتروپین (مخصوص شیمیایی) را بیاور و زمانی که به هوش آمدم در بیمارستان بوعلی تهران بستری بودم. عوارض شیمیایی برای علیرضا فراوان بود؛ بدنش پوست می‌انداخت، ریه و چشم‌هایش به شدت آسیب دیده بود، کاملاً سیاه شده بود. آن‌قدر چهره‌اش به هم ریخته بود که در بیمارستان از کنار پدرش عبور کرده و پدر او را نشناخته بود. یک ماه در بیمارستان بستری بود و چند روزی بعد از آن در خانه ماند، اما باز هم خانواده حریف او نشدند و علیرضا به جبهه برگشت در حالی که هنوز سرفه‌های شدید و آبریزش چشم او را از رده می‌کرد. بلافاصله بعد از حضور در جبهه، به مأموریتی در موقعیت شهید حیدری (ایلام) اعزام شدند؛ گمان که ۲ ماه هیچ مسکنی دردم را آرام نمی‌کرد. البته غیر از شیمیایی شدن، مجروحیت‌های دیگر مانند اعصاب و روان هم دارم.

● صبورش سختی‌ها

او به صبورش معروف است، انگار که طی این همه سال با همه دردهایش انس گرفته است. به قبول خودش، خداوند صبری به او داده است که در درازا بروز نمی‌دهد تا خانواده‌اش دل‌نگران نشوند، اما حالا تا صحبت از گلایه می‌شود، چشم راستش به اشک می‌نشیند؛ گلایه دارد از بی‌مهری‌ها، آن هم نه برای خودش بلکه برای هم‌زمانش که رحمت‌های آن‌ها را به چشم دیده است. او می‌گوید: در عملیات کربلای یک که شیمیایی زدند، جمع زیادی بودیم که همه مان شیمیایی شدیم و برخی از آن‌ها هنوز هستند. حالا به بعضی از آن‌ها می‌گویند: «هر که بالینی‌ات کجاست؟» برگه بالینی همان برگه‌ای است که نشان می‌دهد این نفر زمان جنگ در بیمارستان بستری شده است. اما چطور باید ثابت کرد که ما نیرو نداشتیم و به همین دلیل گاهی بچه‌ها بعد از اینکه شیمیایی می‌شدند، فقط در کادر دوش گرفتن و شست‌وشوی بدن برای خودشان وقت می‌گذاشتند و فوراً به جبهه برمی‌گشتند و کارهای درمان را انجام نمی‌دادند؛ چون کسی نبود کار تخریب را انجام بدهد؟ الان به آن آدم می‌گویند برگه بالینی‌ات کجاست! این‌ها بی‌مهری است. شیمیایی شدن عوارض درازمدتی دارد، به این دلیل که روی دره‌دره سلول‌های بدن اثر می‌گذارد. حداقل حمایت در حق جانبازان این است که بگذارند دل آن‌ها خوش باشد به اینکه یک دفترچه درمانی و دارویی دارند، و گرنه درد که همراه همیشگی ماست. ●

که فقط با پایشان قطع شده است. وقتی در تخریب خدمت می‌کنید، دیگر امیدی به برگشت نداشته باشید. این‌ها را گفتم که اگر کسی نمی‌خواهد، همین حالا برای خدمت به واحدهای دیگر جبهه بفرود. این‌ها حرف‌های شهید میرزایی، فرمانده وقت تخریب لشکر ۲۱ امام‌رضا(ع) برای نیروهای تازه‌واردی بود که داوطلب حضور در بخش تخریب شده بودند؛

ما را ندیدند و از مقابل ما عبور کردند.

● ازدواج به شرط جبهه

اوایل سال ۶۴ که علیرضا ۱۷ سال داشت، خانواده اصرار کردند بپسر اولشان را داماد کنند تا شاید پایبندی زن و زندگی شود و از جبهه دست بردارد. علیرضا پذیرفت، اما با این شرط که از جبهه جدا نشود. چندباری هم خواستگاری رفتند اما خانواده دختر شرط علیرضا را نپذیرفته بودند. تا اینکه دختر عمه او با وجود شرطی که داشت، جواب مثبت داد. علیرضا می‌گوید: فسرادی روزی که عقد کردیم، همسرم را به اهواز بردم تا اوضاع را ببیند. همسرم خیلی سختی کشید. هر ۲ یا ۳ ماه یک بار مرخصی می‌آمدم. تازه همان ۱۰ روز هم دائم خانه نبودم و باید برای دیدار با خانواده شهدا و جذب نیرو هم می‌رفتم.

● مجروح شدن به توان ۱۸

علیرضا در دوران جنگ، ۱۸ بار مجروح و شیمیایی شده است و می‌گوید: این مجروحیت‌ها از تیز خوردن یک دست بوده تا زمانی که آش و لاش می‌شدم و با برانکار، من را به بیمارستان می‌بردند. یکی از این مجروحیت‌ها در سومار بود، زمانی که یکی از هم‌زمانم روی مین رفت. او شهید و من مجروح شدم. بار دیگر در عملیات والفجر ۸ بود که دستم مجروح شد. مسئولان اورژانس می‌گفتند که نمی‌توانند کاری کنند و باید به بیمارستانی که ۱۵ کیلومتر پشت خط بود، منتقل می‌شدم. آنجا هم گفتند باید به پشت جبهه اعزام شوی، اما قبول نکردم.

● وقتی بمب‌های شیمیایی فرود آمد

او ادامه می‌دهد: در همین حین، عراق منطقه را زیر بمباران شدید شیمیایی گرفت. سددام از اینکه فضا را گرفته بودیم، بسیار عصبانی بود. متأسفانه باد هم موافق با آن‌ها بود و تمام آثار شیمیایی گاز خردل وارد سوله‌ای شد که ۴۰ نفر مجروح و کادر پزشکی در آنجا بود. آن موقع فرمانده تخریب بودم و باید به خط برمی‌گشتم. با همان یک دست سالم گشتم. با کردیم تا مجروح‌ها را برای انتقال به عقب به بیرون از سوله آوردیم و خودم به خط برگشتم. جلو اروند منتظر بودیم تا به آن طرف رود برویم؛ حالیم بد

قالب خاطره



شکار در آسمان ایران

۱۳ آذر ۸ سال پیش بود که مجهزترین پهپاد رادارگریز آمریکایی را با استفاده از فناوری داخلی، از آسمان به زمین کشانیدیم و به غنیمت گرفتیم؛ اتفاقی که موجب حیرت دنیا شد. ●

یادنامه

قهرمان آسمان



شهید احمد کشوری تیرماه ۱۳۳۲ در شهرستان فیروزکوه متولد شد. پس از اخذ دیپلم سال ۱۳۵۳ در آموزشگاه خلبانی بالگرد (هلیکوپتر) کرد و دوره اصفهان به مدت یک‌سال و نیم با موفقیت سپری کرد. سپس به مدت ۶ ماه دوره پیاده‌نظام را در شیراز طی کرد و به اصفهان بازگشت. سال ۱۳۵۵ ازدواج کرد. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی از ۲۸ اسفند ۱۳۵۷ و زمان شروع درگیری مسلحانه در کردستان، به عنوان خلبانی و ریزه‌وارد میدان شد و مأموریت‌های بسیاری را با موفقیت به انجام رساند. تیمسار شهید فلاحتی درباره او گفته بود: «دانا خطرناک‌ترین مأموریت‌ها را انجام می‌داد و برای او نوع و زمان مأموریت تفاوت نمی‌کرد.» او سرانجام در روز شنبه ۱۵ آذر ۱۳۵۹ شمسی پس از ۳ روز عملیات در منطقه ایلام با فروند میگ عراقی درگیر شد. هلیکوپتر او با اصابت موشک سقوط کرد و وی به درجه رفیع شهادت رسید. پیکر او را پس از تشییع بسیار باشکوه در بهشت زهراي تهران به خاک سپردند. ●

هفته‌ای که گذشت

تسلیم سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش در گدشت امیر لهراسی

سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش در پیامی در گذشت امیر سرتیپ محمدجعفر لهراسی را تسلیت گفت. وی سال ۱۳۲۳ در شهرستان بروجرد چشم به جهان گشود. در دوران دفاع مقدس به‌عنوان فرمانده تیپ ۱۲ لشکر ۹۲ زرهی اهواز و به دلیل شجاعت فراوان به‌سمت جانشین و سپس فرمانده لشکر ۱۶ زرهی قزوین منصوب شد. وی سحرگاه پنجشنبه هفتم آذر سال ۱۳۹۸ دار فانی را وداع گفت و به هم‌زمان شهیدش پیوست.

«صفوی» رئیس پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس شد

سرلشکر سیدیحیی صفوی با حفظ سمت در مسئولیت دستیار و مشاور عالی فرماندهی معظم کوا، عهده‌دار ریاست پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس شد.

مراسم گرامیداشت شهدای امنیت بر گزار شد

مراسم گرامیداشت شهدای امنیتی، مصطفی رضایی و مجید شیخی، شنبه‌ای که گذشت، با حضور مسئولان، در سپاه سیدالشهدا(ع) استان تهران برگزار شد. ●

تقویم تاریخ

- ۱۲ آذر ۱۳۹۱؛ کنترل و در اختیار گرفتن پهپاد scan-egle آمریکا توسط سپاه؛ اعزام سپاه صد هزار نفری محمدرسول... (ص) به جبهه‌ها
- ۱۳ آذر ۱۳۹۰؛ کنترل و در اختیار گرفتن پهپاد آمریکایی RQ170
- ۱۴ آذر ۱۳۵۹؛ اجرای عملیات نفوذی عبور از کرخه، اجرای عملیات هوایی ایران در شمال عراق (۱۳۵۹)
- ۱۵ آذر ۱۳۵۹؛ شهادت سرلشکر خلیان، احمد کشوری
- ۱۷ آذر ۱۳۶۸؛ اعتراف عراق به استفاده از سلاح‌های شیمیایی در جنگ علیه ایران

عراقی‌ها زیاد میدان درست می‌کردند؛ آن‌ها از عملیات‌ها می‌ترسیدند همین کار آن‌ها هم کار ما را زیاد می‌کرد. اما عملیات‌ها را در تاریکی شب انجام می‌دادیم تا دشمن را غافلگیر کنیم